

محمدجواد محبت از جمله شاعران پیرو نیماپوشیح بود که پیش از انقلاب، با چهره‌های شاخص نوگرایی که دغدغه دین یا مبارزه با ظلم طاغوت در سر داشتند، در شعر خود همراه و همصدا بود و شعرهای انقلابی آفرید؛ همراه و همصدا با شاعرانی همچون علی موسوی گرمسارودی، طاهره صفارزاده، بهمن صالحی و دیگران. این دسته از شاعران که اندک هم بودند، بیشتر به واسطه شأن و قدرت شاعری در نوع و شکل شعر و دیدگاه‌های نوینی که داشتند از جانب جامعه شاعران روشنفکر نیز پذیرفته شده بودند.

اشعار نیمایی محمد جواد محبت در پیش از انقلاب بیشتر شهرت داشت اما پس از انقلاب اشعار کلاسیک او بیشتر رخ نمود، بویژه اشعار آیینی یا مذهبی او.

اشعار رضوی است و «شک لطف می‌کند» شامل شعر رضوی از شاعران معاصر است که انتشارات آستان قدس رضوی در حال تهیه و چاپ و نشر دیگر جلدهای آن از دیگر شاعران است؛

الف. م. نیساری: چیستا یثربی نامی خاص است؛ یکبار که بشنود، هرگز از خاطرتان نمی‌رود، خاصه آنکه نویسنده یا داستان‌نویس هم باشد. چیستا یثربی در نظر من همیشه یک داستان‌نویس باقی بود تااینکه در مصاحبه‌ای خود را شاگرد قیصر امین‌پور معرفی کرد. ابتدا فکر کردم منظورش این است که قیصر دو دانشگاه استادش بود؛ بعد متوجه شدم او شعر هم می‌گوید و قیصر را از این منظر استاد خود می‌دانست؛ تا آن روز به یاد ندارم که شعری از او خوانده باشم تا اینکه مجموعه شعری از او دیدم. باز آن را به حساب داستان‌نویسی گذاشتم که تفتنی شعر می‌گوید، چرا که از او داستان‌های بسیار و چند مجموعه داستان چاپ شده بود و در جامعه ادبی تنها به عنوان داستان‌نویس شناخته می‌شد. تااینکه شعرهایی از او در جاهای مختلف دیدم و مجموعه شعر اخیرش را که انتشارات فصل پنجم به چاپ رساند؛ مجموعه‌ای در حدود ۹۰ اثر در ۱۰۲ صفحه با نام «وقتی تو نباشی، چرا دو صدلی؟»

بناوی ۵۰ ساله شعر معاصر چیستا یثربی این مجموعه را در کل به شعرهای سپید کوتاه و

غیر کوتاه اختصاص داده است.

کارهای چیستا یثربی در صراحت و قاطعیت خود در این دفتر کمی گنگ است. نه اینکه با این گنگی بخواهد یا بتواند معنا را در شعر به تأخیر بیندازد، بلکه مخاطب را در صراحت مفهوم روشن خود، گنگ نگه می‌دارد؛ مثل نوعی تضاد غیرلازم و غیرشاعرانه که باید تکلیفش را از اول با خودش معلوم کند. یعنی صراحت و قطعیت و تضاد شاعرانه ندارد و گنگی آفرین است.

«مثل ماهی می‌روم؟»

مثل پرزنه برمی‌گردم…

و جهان فقط ۲ فصل است؛

میان رفت و آمد من…

صبر می‌کنی؟»

اثر بالا روشن نیست، اگرچه ظاهری روشن دارد.

و اثر «حیف است خوابیدن»، کاری کاملاً ساده است اما این‌بار در سادگی خود شاعرانه نیست، در حالی که اغلب‌شان در سادگی خود به شعر می‌رسند:

«حیف است خوابیدن،

وقتی زندگی، بیرحمانه کوتاه‌است اگر در جهانی دیگر، همدیگر را یافتیم.

آتشک

**یادداشتی بر مجموعه‌شعر «آشک لطف می‌کند» از محمدجواد محبت**

# شعر رضوی با دانش دینی

- وارش گیلانی**

انقلاب سروده و چاپ شده‌اند. ۲ شعر «دو کاچ» و «کُبی» از محمد جواد محبت در آن سال‌ها مشهور تر بود و…

اما اشعار مجموعه «آشک لطف می‌کند» بیشتر توصیف است؛ وصف شأن و مقام و بزرگی امام هشتم(ع) که گاه تا عمق احساس‌های مردم عادی پیش می‌رود؛ احساسی که تا «گریه» و «توسل» عمق پیدا می‌کند که البته عمل به آن، خود سیر و سلوکی مناسب می‌طلبد و می‌خواهد؛ اگرچه حرف زدن ظاهراً آسان است:

«ای خدآشنا، سلام به تو سر پاک خدا، سلام به تو عاقبت در پناه سایه توست ای دویا دوآ، سلام به تو اهل حاجت به حرمت حرمت همه حاجت‌روا، سلام به تو سبز در سبز و تازه در تازه از دلی باصفا، سلام به تو ای دعای تو مستجاب خدا لحظه‌های دعا، سلام به تو…»

بی‌شک اشعار محبت فرق دارد با اشعار گروهی از شاعران جوان و غیر جوان آیینی‌سرا که فرقی بین اشعار توصیفی رضوی و اشعار توصیفی غیررضوی‌شان متصور نیست. یعنی معلوم نمی‌کند این شاعر آن شعر را برای امام رضا (ع) گفته یا برای معشوقه‌اش! چون شعرهای آیینی و رضوی نشانه دارند؛ نشانه‌هایی که نشان از مطالعه، سواد و آگاهی شاعر دارد، زیرا یک شاعر آیینی و مذهبی باید تاریخ اسلام، تاریخ تشیع، قرآن، نهج‌البلاغه، صحیفه و زندگینامه بزرگان دین بویژه زندگینامه ۱۴ معصوم را بخواند و بداند تا با آیین و دین و خصایل و سیره پیامبران و امامان و… آشنا شود. چگونه می‌توان نام شاعری را شاعر آیینی و دینی و مذهبی گذاشت، بی‌آنکه او از آیین و دین و مذهب خود هیچ یا به اندازه کافی نداند؟! مگر می‌شود؟! یعنی دین و مذهب را با هیچ و هوا که نمی‌شود شناساند و رواج داد و حتی با آن تأثیر عاطفی و احساسی گذاشت؛ باید آن احساس سرچشمه، مبدا و منبعی دینی و

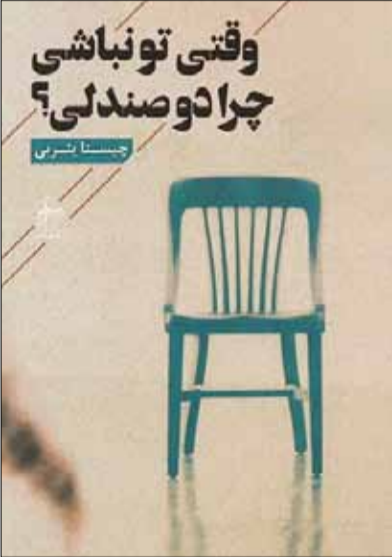
■ ■ ■

**نگاهی به مجموعه‌شعر «وقتی تو نباشی چرا دو صدلی؟» اثر چیستا یثربی**

## همه‌اش همین است!

یثربی از این بدیهیات، تصویری شاعرانه پیدا کرده، خود امری عجیب‌تر است: «وقتی تصمیم به رفتن گرفتی؛ فقط برو… به پشت سرت نگاه کن! هر چیزی از گذشته؛ می‌تواند نگاهت را بدزدد و مانع رفتنت شود…»

برای رفتن؛ باید به جلو نگریست…



به افق‌های دورا…» چیستا یثربی داستان‌نویس است، از این رو، شاید فکر می‌کند که برشی از دیالوگ‌های معمولی داستان‌ها می‌تواند شعر باشد: «هر روز صبح که چشمانم را باز می‌کنم؛ از خودم می‌پرسم: امروز برای چه؟ صدایی می‌گوید: قرار است معجزه‌ای اتفاق بیفتد؛ نه برای تو؛ برای دیگری!» بلند شو و کمک کن!» شاید بزرگ‌ترین تمهیدی که چیستا یثربی برای این شبه‌دیالوگ‌های داستانی می‌اندیشد، این

مذهبی داشته باشد یا نه؟! اینک از آن نشانه‌ها در شعر «زُعهٔ الجیب» «آشک لطف می‌کند»:

«بهشت، سیر نگاه بهشت‌آسایب
نور، جلوه‌ای از جلوه سراپایت
امان رخنه آفت، رقع‌الجیب‌ایات
طبیب خلق جهان، حکمت مداوایت
در آن نماز که هفتاد بار داشت
خضوع کاملت از باطن شکبایت…»

شاعری مثل محمدجواد محبت می‌داند و در منابع خوانده است که «۱۴ معصوم منبع نور ازلی‌اند»، لذا با این معرفت، «نور را جلوه‌ای از او می‌داند» و نیز داستان «رقعه‌ای که در گریبان لباس ابوالحسن بوده» را خوانده و همچنین از

«نمازی که هفتاد رکعت دارد» خبر دارد و نیز از خضوع کامل، شکبایی و مدارای امام روایت‌ها و احادیث و حکایت‌هایی شنیده است و نیز وقتی در توصیف و تشبیهش «برای حسد، تبر قائل می‌شود که می‌شکند، ناگهان از اعتدال بالا‌یش، حسادت‌هایی را تلویحاً یادآور می‌شود که قصد خراب کردن یا قصد جان امام را داشته‌اند» و در این میان هیچ مصراعی را بی‌فایده و خالی از مغز و معنا نمی‌گذارد؛ حتی شده در حد رساندن اطلاعات عمومی مفیدی با این توصیف زبنا: «اعتدال بالا» که اشاره به قد بلند امام دارد که در بلندی خود معتدل و مناسب است، چون بعضی قدهای بلند از فرط بلندی بدقوراه و بی‌تناسند، البته محبت نیز اشعار آیینی و رضوی دارد که شأن‌شان در حد احترام گذاشتن و سلام کردن به آقااست؛ سلام و احترامی بدون تشریفات و ساده به زبان فارسی که همان را به زبان عربی بر سررد ورودی‌های حرم‌های مطهر و بخشی از زیارت‌نامه‌ها می‌خوانیم. یکی از نمونه‌هایش را با ردیف «سلام به تو» در ابتدای این یادداشت آوردیم. در این مجموعه باز اشعاری از این حد وجود دارد که صرفاً در حد سلامی است که از روی اخلاص، احساس و احترام به شکل‌هایی متنوع و رنگارنگ بیان و گاه تکرار می‌شود؛ شعرهایی که گفتن‌شان در حد متعارف ضرورت دارد، چرا که آیا سلام ما به امام با سلام ما به

«ای به صفا، نور دل قم شده
سایهات آسایش مردم شده
تربت پاک تو حریم دعا
قرب رضای تو رضای خدا

ای حرمت خوشه‌ای از آفتاب
بر دل غم‌دیده مردم بتاب
بپره‌ور از پرتو بی‌حد تویی
جلوه‌ای از نور محمد تویی
هم اثر از گوهر زهرا تو را
هم نسبت از علی مرتضا
ما به سلام‌آمدگان تویم
دلشده نام و نشان تویم

قم به خراسان پلی از نور زد
دست به دامان دو منظور زد»
در پایان، این یادداشت را به یک رباعی و یک دوبیتی مزین می‌کنیم از دفتر اشعار رضوی محمدجواد محبت به نام «آشک لطف می‌کند»:

**از فاطمه تا فاطمه**
«مایان بود از مهر پیمبر
که خواهر نیست کمتر از برادر
خدا داناست میزانش چقدر
مقام دختر موسی بن جعفر»

**تأیباتی نمی‌شود فهمید**
«هم عشق، به سخن آستان نزدیک است
هم لطف خدا به عاشقان نزدیک است
وقتی به زیارت آمدی، می‌بینی
این در به حریم آسمان نزدیک است»

«تو چون مترسک غمگین دشت‌ها شده‌ای…
و من غریو هزاران کلاغ؛ حنجرام…»
یا شعری که بیشتر شبیه به پیش‌شعر است، چرا که جلوه‌هایی از اینهام، اینهام، استعاره، تشبیه و… دارد:

«چشمان تو جبر است و مثلثات؛
حساب من، ضعیف…»

بیا به زبان خودمانی‌تر بگو!«
کلام آخر اینکه آثار این دفتر پر از اشکال بود و پر از عواملی که مرتب دست به دست هم می‌دهند تا این آثار را از شعرشدن دور کنند؛ یکی از مهم‌ترین این عوامل، خشک‌بودن شعرهاست، در صورتی که شاعر این دفتر می‌توانست به اقتضای شکل و محتوای هر شعر، تمهیدات لازمی را تدارک ببیند. درست است که با کوشش و آگاهانه عمل کردن نمی‌توان شعری ساخت اما هر آگاهانه عمل کردن و کوشش مداومی می‌تواند به مرور زمان در ناخودآگاه ما جا خوش کند و به وقت مقتضی در شعری سر برآورد.

در هر حال، غیب‌های این دفتر را جمله برشمردیم و نشان دادیم، اینک وقت آن است که با انتخاب چند شعر خوب، هنرش نیز بگوییم؛

«باغ‌ها دیدم
که خواب می‌دیدند:
بهار آمده بود…
بهار چشم تو بود؛
که سبز آمده بود؛
و باغ‌ها چیدن…»

«تمام ساعت‌ها را ویران کردم؛
تا نرسد آن ساعت وداع…»
ساعت دست تو یادم رفت…»
«تو را که می‌بینم؛
خودم را جایی جا می‌گذارم…»
برای همین همیشه دلتنگم!
نمی‌دانم تو می‌آیی؛
من کجا می‌روم که نیستم؟»
شعرهای خوب این دفتر به همین گونه و در همین حد و اندازه است. با این همه، و با همه فسفط‌های که در شعر سومی احساس می‌شود، من این منطق و خشکی عاشقانه را که مسلط بر کلام است بهتر از دو شعر اولی و دومی می‌بینم. یعنی این تسلط و احاطه را و این تفسیر عاقلانه عشق را دوست دارم.

**پنجره**
نقدی طبیعت‌گرایانه بر مجموعه‌شعر «آگرس بی‌گوزن من» سروده «امیر بختیاری»

### مرثیه بلند طبیعت

حمیدرضا شکارسری: در یک تقسیم‌بندی بسیار ساده عناصری را که ساخته دست انسان نیست و بی‌دخال‌ت بشر در جهان موجود شده است می‌توان عناصر طبیعی دانست و بر عکس هر چه را که ساخته دست بشر باشد و توسط انسان موجود شده باشد می‌توان عناصر غیرطبیعی و مصنوع نامید. طبیعت در شکل‌گیری ساختار ذهنی انسان سهمی عمده دارد، چرا که در تشکل زبان و لاجرم در تشکل تفکر و اندیشه او ایفای نقش می‌کند. این همه از آنجا ناشی می‌شود که خود انسان موجودی طبیعی است و خودآگاه یا ناخودآگاه به طبیعت احساس قربابت و نزدیکی می‌کند، در این راستا آفریده‌های ذهنی او هم از رنگ و صدا و طعم و بو و در یک کلام طبیعت الهام گرفته است. شعر از جمله این آفریده‌هاست. در شعر فارسی از بدو پیدایش تا اکنون حضور روشن و بارز طبیعت در سروده‌های شاعران را فراوان مشاهده می‌کنیم که البته در دوران مختلف نحوه بروز متفاوتی داشته است؛ گاه در دوره سنسب خراسانی متکی بر وصف و گاه در دوره عراقی متکی بر سمبل‌گرایی و گاه در روزگار ما تلفیقی از وصف و نمادگرایی.

در شعر شاعران مختلف، میزان متفاوتی از طبیعت‌گرایی مشاهده می‌شود. نیما را یک طبیعت‌گرای حرفه‌ای می‌دانیم، حال آنکه سپهالو یا نصرت رحمانی را شاعران شهری می‌شناسیم. سپهری بسیار بیشتر از فروغ به طبیعت اشاره می‌کند و مشیری و نادرپور بیشتر از رویایی و امحدرضا احمدی…

طبیعت‌گرایی «امیر بختیاری» از نام مجموعه شعرش شروع می‌شود: «آگرس بی‌گوزن من».

به ندرت می‌توان شعری را در این مجموعه یافت که فاقد عناصر طبیعی باشد. شعر «بختیاری» در واقع سوگ بر طبیعت است. طبیعتی که بود و دیگر نیست یا طبیعتی که دیگر چنان که پیش از این بود، نیست:

«شیر سنگی به پای شکسته‌اش نگاه می‌کند/ او بلوط‌ها/ سه چیز مانده است/ سننجا ب‌بلوط/ زاگرس بی‌بلوط/ و من/ که صدای گنجشک در می‌آورم/ برای خاکستر شاخه‌ها/ صدای رود/ برای خاک»

چنین بیان ویژه‌ای، رهیافتی است به نگاه منتقدانه شاعر به مدرنیته و جهان مدرن که مسبب اصلی نابودی و نیستی طبیعت انگاشته می‌شود. از این منظر می‌توان اشعار او را متن‌هایی مدرن خواند که در واقع مرثیه‌ای بر سنت، با تهرنگی از رمانتیسم به حساب می‌آیند: پرزندها دیگر در روزنامه غذا می‌خورند/

در روزنامه می‌خوابیدند/ در روزنامه مرده بودند/ در روزنامه نوشته بودند/ «سیگار بیشتر از جنگ‌های جهانی آدم کشته است»

طبیعت در حال زوال لوکیشن اصلی شعرهای «بختیاری» است و به این ترتیب می‌توان نمود طبیعت در شعرهای او را به ۲ گونه تقسیم کرد:

**توصیفی:** وصف طبیعت و چنانکه ذکر شد تمرکز بر خطراتی که دامنگیر آن شده است. به همین علت است که توصیف «بختیاری» از طبیعت با توصیف شاعرانی چون منوچهری دامغانی و حتی نیما پوشیح متفاوت است. او نه ذهن منوچهری صرفاً دنبال وصف شاعرانه طبیعت است و نه چون نیما طبیعت را دست‌مایه شعر سمبلیکی‌اش برای بیان حرف‌های سیاسی واجتماعی‌اش می‌کند:

«پوست هوا را کشیده بودم/ تا با چند ضربه/ رقص را/ در درختان کم خون فصل زنده کنی/ عروس کدام فئات شده بودی؟/ روح زمین دستانتش را بالا آورده/ و چهره هزار روستا/ در آن پیداست/ متروک و ترک خورده/ خالی از پرزنه و گندم»

مضمونی: استفاده از عناصر طبیعی برای مضمون آفرینی. شعر اصلا راجع به طبیعت نیست امسا از عناصر طبیعی برای ساختن تصویرها و آفریدن مضمون‌های آن بهره‌برداری می‌شود، درست مثل استفاده ماهرانه فرخی سیستماتی از عنصری طبیعی چون بهار در مدح یمین‌الدوله سلطان محمود غزنوی:

«بهار از عارض خویش همانا نسبتی دارد
که ایدون دلگشا و دلپذیر و دلستان باشد»
اما «بختیاری» در بیان مضمونی دیگر در ساحتی دیگر مثلا در مرثیه‌ای بر شاعری چون غلام‌زابروسان می‌نویسد:

«پدربزرگ را به پهلوی راست خواباندیم/ درختان را به پهلوی چپ/ در این شب بی‌سایه/ پهلو به پهلو می‌شویم/ اما خواب‌مان نمی‌برد»

بهرغم نشانه‌هایی بومی می‌توان شعرهای «آگرس بی‌گوزن من» را شعرهایی جهانی دانست که مخاطب خاصی را هدف نگرفته و ترجمه‌پذیری اغلب شعرها که مدیون زبانی با دکلماسیون محاوره است، به این درک و تفاهم جهانی کمک می‌کند.